



استاندار زنجان در گفت‌وگو با «ایران»:

### طرح آزمایشی «کارت یارانه نان» در زنجان اجرا می‌شود

طرح «کارت یارانه نان» به صورت آزمایشی در زنجان اجرا می‌شود، هدف از اجرای این طرح جلوگیری از تخلفات حوزه آرد و نان از جمله قاچاق آرد، کم فروشی آرد و نان و جلوگیری از اسراف ۳۰ درصدی نان در این استان است تا پس از رفع اشکالات و ایرادات آن به صورت سراسری به اجرا درآید. «محسن افشارچی» استاندار زنجان در گفت‌وگو با «ایران» در خصوص جزئیات این طرح تصریح کرد: در قالب این طرح آرد با قیمت واقعی تحویل نانوائی‌ها می‌شود...

توضیح فرماندار میناب درباره انتشار یک فیلم

### جادو نشینی موقت کارگران فصلی در هشتبندی

در پی انتشار فیلمی در فضای مجازی از منطقه هشتبندی میناب در استان هرمزگان، که تعداد زیادی جادو و کپیرا نشان می‌دهد که مردم با امکانات اولیه و در شرایط نه چندان مطلوب در آن زندگی می‌کنند، فرماندار میناب در گفت‌وگو با «ایران» جزئیات بیشتری از وضعیت جادو نشینان منطقه هشتبندی میناب ارائه داد.



### یک شب باروزه‌داران در خیابان سی تیر تهران

# شهر به وقت افطار

محمد معصومیان  
گزارش نویسنده

خیابان سی تیر تهران با نورهای نئون، عطر خوش غذا و صدای موزیک شادی که توسط یک گروه دونفره اجرا می‌شود به استقبال ماه رمضان رفته است. خانواده‌های روزه‌دار مانند خانواده پنج نفره آقای مصباحی از غرب تهران به اینجا آمده‌اند تا به قول خودشان با غذایی متفاوت از غذاهای خانگی روزه خود را افطار کنند. البته هر کس برای رساندن خود به این پیاده‌راه پر از دهکده‌های غذا هدفی متفاوت را دنبال می‌کند. افطاری در هوای معتدل بهاری و فضای باز باعث شده کمتر کسی از ماسک استفاده کند و شاید همین مسأله یکی از دلایل استقبال مردم از این خیابان باشد.

هنوز یک ساعتی به اذان مغرب مانده است که به خیابان سی تیر می‌رسیم چون می‌خواهم آن جنب و جوش لحظه آخری برای تهیه غذا را ببینم. شبیه همان لحظاتی که در خانه، هر کس با ظرفی از غذا خود را به سفره می‌رساند و منتظر شنیدن صدای اذان می‌شود تا روزه را افطار کند. ابتدای سنگفرش خیابان دو مرد جوان مشغول نواختن آهنگی قدیمی با گیتار هستند. پسری جوان روی ستون سنگی نشسته و بعد از همخوانی آنها را تشویق می‌کند. کیف یکی از سازها جلوی پای آنها باز است تا مردم اسکانسی در آن بگذرانند اما هنوز خیابان خلوت است و خیرگی از رفتن و آمد نیست. دهکده‌های غذا کرکه‌ها را تا نیمه پایین داده‌اند و کارگران و آشپزها مشغول رفت و آمد و آماده‌سازی غذا هستند.

آتش منقل روشن می‌شود، سوسیس قطعه قطعه می‌شود و کباب‌ها آماده می‌شوند تا تن به گرما بدهند. محمد رضا مشغول ریز کردن فیله‌های مرغ قلقلی روی تخته است، چاقو را استادانه لای گوشت می‌برد و برمی‌گرداند. همین‌طور مشغول کار است و از شلوغی بعد از اذان می‌گوید: «بعد از ساعت ۸ شب اینجا تکان می‌خورد و شلوغ می‌شود. الان هم دارم کار را جلو می‌اندازم تا وقتی شلوغ شد بتوانم ساپورت کنم». در لیست غذاهای او جوجه کباب با طعم‌های مختلف پیدا می‌شود و کباب کوبیده، شاید از معدود دهکده‌هایی که غذای ایرانی دارد. محمدرضا یک سال است در این راسته مشغول کار شده است: «قبل از این کار شغل دولتی داشتم اما دیدم کفاف مخارج خانواده را نمی‌دهد برای همین آمدم بیرون و در اینجا مشغول شدم.» او حال و هوای مردم را بعد از اذان می‌گوید: «راستش اولین سال است که ماه رمضان اینجا هستم اما شنیده‌ام که مردم استقبال خوبی می‌کنند و تا نیمه‌های شب شلوغ است. اینجا همه صفایب به همین مردم است»

پشت دهکده‌ها می‌روم که راهبروی پارک است و قبل از اذان رفت و آمد آن پشت بیشتر است با تارک شدن هوا از دحام مردم بیشتر می‌شود. کارگران بسرعت مشغول افطار هستند. دو کارگر گوشه دکه تندتند مشغول خوردن ماکارونی با ترشی فلفل می‌شوند درحالی که سه کباب گردان روی منقل درحال چرخیدن است. با خنده می‌پرسم چرا کباب نمی‌خورید؟ در پاسخ می‌گویند: «اول اینکه تا درست شود اینجا شلوغ می‌شود و از طرفی ما آنقدر از این کباب‌ها خورده‌ایم که دیگر دلمان را زده. برای همین از

خانه غذا می‌آوریم.» زوج جوانی روی صندلی‌های پیاده‌رو مشغول خوردن چای نبات هستند. پیش می‌روم و از آنها می‌پرسم چطور شد که برای افطار اینجا را انتخاب کردید؟ زن با خنده می‌گوید: «چند روز پشت هم خانواده من و همسرم افطار می‌همان منزل ما بودند. دیگر خسته شدیم و همسرم امروز گفت بیاییم اینجا یک غذای متنوع بخوریم و در خانه نمانیم تا ظرف‌ها کثیف نشود.» همسر قلب آخر چای را بالا می‌کشد و می‌گوید: «خانه ما نزدیک است. برای همین اینجا را انتخاب کردیم. گفتیم اول جای نبات بخوریم بعد برویم سراغ انتخاب غذا.» دوتایی از روی میز بلند می‌شوند و آرام آرام نگاهی به لیست غذاهای هر دکه می‌اندازند. مرد که می‌بیند من سر جایم آمده‌ام بر می‌گردد و انگار جمله‌ای به ذهنش آمده باشد، می‌گوید: «من خانه‌ام بالای خیابان است و گاهی این شلوغی باعث می‌شود کلافه شوم. کاش شما می‌نوشتی از این خیابان‌های غذاخوری بیشتر در تهران راه بیندازند تا مردم از شرق و غرب تهران مجبور نباشند با دهان روزه این همه راه تا اینجا بیایند.»

تنوع غذایی فروشگاه‌ها باعث می‌شود خانواده‌ها به دسته‌های جداگانه تقسیم شوند و انتخاب خودشان را داشته باشند. این برای بچه‌ها البته جذاب‌تر است و فروشگاه با دادن قسمت کوچکی از غذا به انتخاب کمک می‌کند. اتفاقی که در این راسته به چشم می‌آید این است که بیشتر فروشگاه‌های غذای فست‌فودی و پراکلی دارند که هر چند مورد استقبال خانواده‌هاست اما انتخاب سالمی برای کودکان نیست. مسأله دیگر انبوهی از فروشگاه‌هایی است که غذاهای ترکیه‌ای و طبخ و آماده فروش دارند. لحظه به لحظه خیابان شلوغ‌تر می‌شود و بوی روغن و گوشت کبابی بیشتری در فضا می‌پیچد. در یکی فروشگاه‌ها پنج کارگر افغان همین‌طور که منتظر مشتری‌اند مشغول افطار

با نان ببری و خامه عسلی هستند. یکی از آنها که اهل کابل است تا همین چند ماه پیش درس روزنامه‌نگاری می‌خوانده و بعد از روی کار آمدن دولت طالبان به ایران آمده است. او از ادامه تحصیل در ایران می‌پرسد و چند همکارش با او شوخی می‌کنند. آنها می‌گویند تا ساعت ۴ صبح این راسته باز است و هر چه می‌گذرد به جمعیت اضافه می‌شود.

چهار پسر جوان با ریش‌های کم پشت شبیه به هم پشت میزی نشسته‌اند و به ساندویچ‌های بزرگی که در دست دارند گاز می‌زنند. معلوم است حساسی گرسنه‌اند و البته به قول خودشان از غذاهای خوابگاه دانشجویی خسته‌اند. اهل خرم‌آباد لرستان هستند و دانشجوی ترم اول دانشگاه شهید رجایی تهران در رشته‌های کامپیوتر، مکانیک و برق. از دبیرستان یکدیگر را می‌شناسند و دوست قدیمی و همشهری هستند. هر چهار نفر روزه دارند و از درس خواندن و رفت و آمد بین خوابگاه تا دانشگاه در ماه رمضان می‌نالند: «خوابگاه ما خیابان حافظ است و دانشگاه شمال شرق تهران. واقعا این رفت و آمد سخت است آن هم در این ماه، از طرفی خیلی از کلاس‌ها آنلاین است و اصلا نیازی به تهران آمدن نبود.» یکی دیگر ادامه می‌دهد: «آن استادانی که گفتند حضوری بیاید هم دانشگاه‌ها استقبال نکردند حالا باید ببینیم چطور می‌شود.» دوست دیگر با خنده می‌گوید: «آخرش مجبورمان می‌کنند روزه نگیریم.»

دیگری با لقمه‌ای گوشه لپ ادامه می‌دهد: «هنوز کفاره روزه‌های نگرفته پشت پنکس را نداده‌ایم، من یکی که امسال نمی‌گذارم یک روز هم قضا شود.» بعد شروع می‌کنند به حساب کتاب کفاره و با یکدیگر شوخی می‌کنند. کمی آن طرف‌تر سه پسر جوان دیگر نشسته‌اند. لیوان‌های چای شان خالی شده و مشغول خوردن ساندویچ کباب ترکی هستند. این سه نفر هم دانشجوی ارشد صنایع و مکانیک از دانشگاه خواجه نصیرند و آن‌طور که می‌گویند افطار آخری است که کنار یکدیگر می‌خورند چون یکی از همکلاسی‌ها همین روزها به ایتالیا مهاجرت می‌کند. آن یکی که اهل کرمانشاه است با خنده می‌گوید: «سال دیگر در بلاد کفر با پیترز افطار می‌کنی.» و دیگری که اهل خوزستان است، می‌گوید: «فقط امیدوارم وقتی پیترز می‌خوری بیاد فلافل‌هایی که اهواز می‌خوردیم بيفتی.»

مهاجر اهل مشهد است و از دوستی قدیمی با بچه‌ها می‌گوید که از دوره کارشناسی همکلاسی و هم خوابگاهی بوده‌اند: «راستش نمی‌دانم آنجا هم می‌توانم دوست پیدا کنم یا نه. ولی موقعیت خوبی بود و نتوانستم نه بگویم الان هم نه خوشحالم نه ناراحت، فقط امیدوارم یک روز برگردم و دوباره با بچه‌ها مثل دوران کارشناسی برویم کافه بنشینیم و حرف بزنیم.»

دو رفیق دیگر به یکدیگر زل می‌زنند و خنده‌های اول جایش را به غمی در چشم‌هایشان می‌دهد. خانواده‌ای پرجمعیت به همراه پدر بزرگ و مادر بزرگ پشت میزی نشسته‌اند و مرد خانواده چون صندلی باقی‌نمانده ایستاده مشغول خوردن است. آن‌طور که پدر خانواده می‌گوید افطاری بیرون از خانه جایزه اولین روزه دخترش است. دختر که تقریباً ۱۲ یا ۱۳ ساله به نظر می‌رسد با ذوق خاصی به پدر نگاه می‌کند: «قول دادم که همراه پدرجون و مادرجون برویم رستوران اما دیدیم هم گران است و هم بدون ماسک نمی‌شود. برای همین تصمیم گرفتیم بیاییم اینجا که پدر و مادر هم نگران کرونا نباشند.»

خانواده‌ای پرجمعیت به همراه پدر بزرگ و مادر بزرگ پشت میزی نشسته‌اند و مرد خانواده چون صندلی باقی‌نمانده ایستاده مشغول غذا خوردن است. آن‌طور که پدر خانواده می‌گوید افطاری بیرون از خانه جایزه اولین روزه دخترش است. دختر که تقریباً ۱۲ یا ۱۳ ساله به نظر می‌رسد با ذوق خاصی به پدر نگاه می‌کند: «قول دادم که همراه پدرجون و مادرجون برویم رستوران اما دیدیم هم گران است و هم بدون ماسک نمی‌شود. برای همین تصمیم گرفتیم بیایم اینجا که پدر و مادر هم نگران کرونا نباشند.»

دو دختر کوچک‌تر نمی‌گذارند حرف ادامه پیدا کند و از پدر می‌خواهند برای آنها بادکنک بخرد. پدر هم دست آنها را می‌گیرد و به ابتدای خیابان می‌برد تا از مردی که پشت موتور مشغول فروش بادکنک‌های رنگی و دراز و پیچ پیچی است بادکنکی بخرد.

پشت سرشان راه می‌روم تا به موتور بادکنک فروش می‌روم. او با حوصله دو بادکنک دراز را در هم می‌تاباند و بچه‌ها چشم‌های گرد شده نگاهش می‌کنند. از رنگ آبپاش تا بادکنک چراغ‌دار و حباب‌ساز در بساط کوچکش پیدا می‌شود. مرد اهل قوچان است و شغل اصلی او بادکنک فروشی است و گاهی هم با موتور مسافر جابه‌جا می‌کند. او که ۶ سال است در این خیابان بادکنک می‌فروشد از تعطیلی دوساله به خاطر کرونا می‌گوید: «هر روز از ۷ عصر تا یک شب اینجا کار می‌کنم اما ماه رمضان اینجا روزه‌ها خبری نیست. به جایش شب‌ها حسابی شلوغ می‌شود.» حالا دیگر می‌شود شلوغی و ازدحام مردم را بیشتر درک کرد.

ورودی خیابان دالانی رمانتیک از ریشه‌های لامپ‌های کوچک درست شده که حسایی مورد توجه مردم است. زوج‌های جوان سلفی می‌گیرند و بچه‌ها با ذوق خاصی در دالان می‌دوند. کمی آن سوتر هم گروه دونفره موزیک، یک نفس درحال نواختن و خواندن هستند و مردم دورتادور آنها را گرفته و مشغول فیلمبرداری‌اند. گروه موسیقی دستگاه پوز هم به سیستم اضافه کرده تا مردم مبالغ خود را با کارت بانکی واریز کنند. هراز گاهی اتومبیل نیروی انتظامی سری به خیابان می‌زند و جوانانی که مسئول برقراری انضاط مجموعه هستند دستی برای آنها تکان می‌دهند. رد شدن کامیونی از وسط خیابان سی تیر آن هم در ساعتی که زمان رفت و آمد ماشین‌های سنگین نیست، داد همه را در آورده است. بوی دود و ترافیکی که ایجاد کرده باعث می‌شود مردم کلافه شوند. کمی جلوتر به خاطر پارک ماشین در دو طرف پیاده رو مسیر تنگ شده و کامیون گیر کرده است همین باعث می‌شود بوی خوش غذا به حرف مردی فکر می‌کنم که از مسئولان می‌خواهد پروژه‌های اینچنینی بیشتر در تهران احداث بشود، به شوق و ذوق مردمی که روزه را در خیابان افطار می‌کنند.

عکس‌ها: رضا مطهریان / ایران